

مرکز
مطالعات
راهبردی
تسنیم

تسنیم
خبرگزاری
Tasnim
News Agency

خون خواهی مقدس

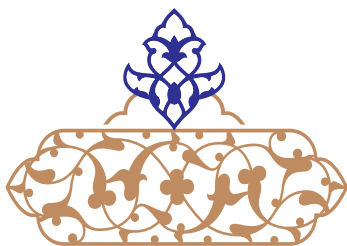
مسیر درست انتقام امام شهید در کشاکش روایت های مخرب



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خون خواهی مقدس

مسیر درست انتقام امام شهید
در کشاکش روایت های مخرب



عنوان:

خون خواهی مقدس

مسیر درست انتقام امام شهید
در کشاکش روایت های مخرب

مرکز مطالعات راهبردی خبرگزاری تسنیم

تاریخ گزارش:

مرداد ۱۴۰۵



داغی که در سپیده‌دمان نهم اسفند جنایت‌پیشگان آمریکایی و رژیم صهیونیستی بردل ملت ایران گذاشتند هنوز بردل و جان ملت ایران سنگینی می‌کند. شهادت مظلومانه امام امت، آیت‌الله سیدعلی خامنه‌ای را نباید در سطح یک واقعه امنیتی یا ترور یک مقام بلندپایه فهم کرد بلکه این واقعه تکانه‌ای در بنیان هویت ملی و نظم منطقه‌ای است و به همین خاطر خشم و عطشی مقدس را در جان میلیون‌ها انسان برانگیخته است. خونی که بر خاک نشست، بهای ایستادگی بر سر یک ایده تمدنی بود. ایده‌ای که ایران را از یک قلمرو جغرافیایی به افقی برای همه آزادگان جهان بدل کرده است. در میانه این تلاطم بزرگ، مطالبه‌ای برخاسته از عمق غیرت دینی و ملی شکل گرفته است: «انتقام». مطالبه‌ای که در پیام تاریخی رهبر معظم انقلاب به مناسبت تشییع پیکر امام شهید نیز تحت عنوان عهد با امام شهید طنین انداز شده است: «اکنون به پیشوای شهیدمان عرض می‌کنم: ای قاتل مظلوم! ... عهد می‌بندیم که انتقام خون پاک شما و همه‌ی شهیدان این دو جنگ را از قاتلین جنایتکار و بی‌آبرو بگیریم. این انتقام، خواست ملت ما است و به‌طور حتمی باید صورت بگیرد. این جنایتکاران که فهرستی از صدر تا ذیل‌شان موجود است، آرزوی مرگی آرام و در بستر را با خود به گور خواهند برد. آن‌ها

باید بدانند که این امر، متوقف بر وجود شخص من یا سایر مسئولان نیست. ما باشیم یا نباشیم، این مطلب محقق خواهد شد و بزودی آحادی از آزادگان در سراسر دنیا هر یک بخشی از این مأموریت الهی را انجام خواهند داد». این پیام، یک شعار تسلی بخش یا بیان احساسی از قلبی جریحه دار نیست. این یک فرمان راهبردی و نقشه راهی برای نجات کشور از ورطه جنگ است.

اکنون جامعه ما در میانه یک میدان مین از روایت های رنگارنگ قرار دارد. از یک سو شاهد شور و حماسه های برآمده از دل مردم که تشنه اجرای عدالتند هستیم، و از سوی دیگر گفتارهایی که در صددند این مطالبه سترگ را یا به نسیان و مصلحت اندیشی فرو بکاهند، یا آن را به کینه توزی شخصی تقلیل دهند، و یا با اغراض جناحی، از آن بت واره ای برای تسویه حساب های سیاسی سازند. خطر آن است که این خواست ملی در غبار این تاویل های نارسا و برخورد های هیجانی و یا عقلانیت مبتنی بر محافظه کاری، از مسیر حکیمانه خود خارج شود و به جای آنکه ضامن بقای ایران باشد، به اهرمی برای تضعیف بیشتر آن بدل گردد. جامعه به درستی می داند که چشم پوشی از خون رهبر شهید، فروغلتیدن در سراشیب فروپاشی تدریجی دولت و ملت است و شتاب زدگی بی تدبیر نیز راه به جایی نخواهد برد و دوستان را سرخورده و کامشان را تلخ و در مقابل کام دشمن را شیرین خواهد کرد. اما در میانه این غوغا، چه مسیری را باید پیمود؟

الهیات حیات بخش قصاص

برای فهم چرایی ایستادگی بر سر خون، نخست باید از این پرسش آغاز کرد که چرا اسلام، قصاص را نه صرفاً یک «حق»، بلکه مایه «حیات» می‌نامد. در منطق قرآن کریم، «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ» (بقره، ۱۷۹)، قصاص انتقام‌گیری کور و کینه‌توزانه یک قبیله از قبیله دیگر نیست. قصاص سازوکاری است برای بازگرداندن تعادل به پیکره‌ای که با ریختن خون ناحق، از هم گسیخته است. در الهیات شیعی، خون مظلوم (به ویژه اگر در جایگاه «ثارالله» قرار گیرد) جوششی مدام می‌آفریند که تا استیفای کامل حق، از جوشش باز نمی‌ایستد. این خون، یک امانت الهی در رگ‌های تاریخ است.

در این منظومه فکری، ریختن خون امام، امتداد ریختن خون «ثارالله» است. مفهوم «ثار» در فرهنگ جاهلی، کینه‌توزی قبیله‌ای بدون مرز بود، اما در ادبیات قدسی شیعه دچار تحولی بنیادین شد. ثارالله دیگر نه به معنای تشقی خاطر شخصی، که بیانگر حرکتی مستمر تاریخی در جهت احیای حق و مقابله با باطل است. وقتی در زیارت عاشورا از خداوند می‌خواهیم «طلب ثار» امام حسین (ع) را در رکاب امام منصور نصیب ما کند، آشکار است که سخن از مجازات چند قاتل خاص نیست. مقصود برپایی جبهه‌ای تاریخ‌ساز است که تا قیام قائم ادامه دارد. خون شهید در این طرز نگاه، پایان نمی‌پذیرد، بلکه آغاز می‌شود و به نهری جاری بدل می‌گردد که نسل‌ها را سیراب می‌کند.

اگر خونی در تراز یک امام و رهبر بر زمین ریخته شود و پاسخی درخور نیابد، این سکوت یا بی‌عملی، به معنای چراغ سبز به جبهه باطل برای ادامه جنایت است. منطق ظلم بر منطق عدل چیره می‌شود و جامعه، ستون فقرات معنوی خود را از دست می‌دهد. قصاص در این معنا، تخلیه عقده یا فرونشاندن بغض فرو خورده نیست بلکه تثبیت این اصل است که «هزینه تعرض به حریم حق، نابودی است». از منظر فلسفه سیاسی اسلام، حکومتی که نتواند از کیان خود در برابر چنین جنایتی صیانت کند و خون رهبر خویش را بی‌پاسخ بگذارد، در واقع موجودیت خود را بلاموضوع ساخته است. دولت و ملتی که تن به بی‌حرمتی مطلق دهند، فروپاشی را برای خویش رقم زده‌اند. پس ایستادن بر سر خون، تلاش و مجاهدت برای حفظ «حیات» ملی است.

خون امام، خون یک تمدن

نخستین گسل روایی که امروز جامعه ما را در آستانه یک انشقاق خطرناک قرار داده، بدفهمی از ماهیت خون ریخته شده است. در هیاهوی تحلیل‌ها و شعارها، گروهی ناآگاهانه و گروهی مغرضانه می‌کوشند قصاص و خون خواهی را در قالب یک واکنش احساسی، نَسَبی و شخصی قالب بندی کنند. در مقابل آنان که متعصبانه و بی‌پشتوانه فکری، شعار انتقام سر می‌دهند، ناخواسته خدمتی بزرگ به همین روایت تحریف شده می‌کنند. گویی خون خواهی، جز یک طغیان عاطفی زودگذر نیست. اشکال از آنجاست که ما، به عنوان یک ملت و یک دستگاه نخبگانی، هنوز نتوانسته‌ایم معنای واقعی خون امام شهید را آنچنان که هست، تبیین کنیم. این خلأ تبیینی، میدان را برای دوگانه‌های دروغین و بی‌حاصل گشوده است: مذاکره یا مبارزه؟ صلح یا نبرد؟ تندروری یا کندروی؟ این‌ها جملگی ابزارهایی بیش نیستند که در غیاب یک طرح سیاسی مشخص، خود به پرسش اصلی بدل شده‌اند. وقتی طرح سیاسی در سطح ملی غایب است، مسائل فرعی جای مسئله اصلی را می‌گیرند و دعوایی شکل می‌گیرد که هم وحدت ملی را می‌فرساید و هم انتقام را از کارکرد واقعی اش تهی می‌کند. پرسش بنیادین را باید از دل این غبار بیرون کشید: این خون چرا ریخته شد؟ و پاسخ این پرسش، محک هر طرحی برای آینده ایران است.

پرسش بنیادین آن است که آیا هر خونی، شایستگی آن را دارد که محور یک سیاست ملی و یک عزم فراملی قرار گیرد؟ بی‌تردید نه. برای فهم چرایی ریختن این خون، باید نخست ماهیت جنگی را که در آن قرار داریم را درست بشناسیم. این جنگ، به تعبیر خود امام شهید، و حتی نتانیا هو، ترامپ و بسیاری دیگر، یک جنگ «موجودیتی» و «تمدنی» است. موجودیتی است، از آن رو که هم بقای ما را نشانه رفته و هم چپستی ما را. اگر جمهوری اسلامی بر جای بماند اما قلب ماهیت شود، اگر در ظاهر نام ایران را یکدک بکشد اما روح مقاومتش را از دست بدهد، این همان تغییر رژیم تدریجی و خزنده‌ای است که دشمن برای آن دندان تیز کرده است. تمدنی است، از آن رو که این نبرد، بر سر یک مرز جغرافیایی یا یک منافع اقتصادی محدود نیست. نبرد بر سر تعریف آینده

بشریت است. در این میدان، ایران نه با عراقی طرف است که بتوان با قطعنامه ۵۹۸ آن را به پایان رساند و به سازندگی پس از آن پرداخت، نه با کشوری مانند افغانستانی که بتوان مرزها را بست و عقب نشست. ما معنای جنگ با آمریکا را ابتدا باید فهم کنیم. آمریکا یک کشور مانند دیگر کشورها نیست. ایالات متحده آمریکا معنای نظم جهان کنونی است؛ به عبارت دیگر، جنگ با آمریکا، جنگ با همه چیز است. این توهمی خطرناک و برگرفته از عادتواره‌های ذهنی کهنه است که بپنداریم می‌توان با دادن امتیازهای بزرگ و راهبردی، راه خروج آبرومندانهای برای ترامپ یافت و سپس هر کس را به بازگشت به درون مرزهای خود دعوت کرد.

ایران پس از انقلاب اسلامی، دیگر آن قلمرو جغرافیایی محصور در میان مرزهای قراردادی نیست. طی چهار دهه گذشته، هرچه قدرت‌های سلطه‌گر کوشیدند ایران را به درون مرزهایش هل دهند و از آن یک کشور عادی و محصور در مناسبات دولت - ملت مدرن بسازند، ناکام ماندند. ایران اکنون، ذیل جمهوری اسلامی، یک «ایده» است. یک «رویا» و یک «افق» برای همه کسانی که نظم کنونی جهان را عادلانه نمی‌دانند و در آن آینده‌ای برای خود متصور نیستند. در برابر این ایده، آمریکای امروز نیز دیگر آن هژمون بلامنازع دهه‌های پیشین نیست. آمریکا برای حفظ مسئولیت برقراری نظم جهانی خود، به این نتیجه رسیده که باید یک بار دیگر «لحظه محاسبه‌ناپذیری» خود را به رخ بکشد. همان لحظه‌ای که در هیروشیما و ناکازاکی، یا در ترور شهید قاسم سلیمانی به نمایش گذاشت. اگر این دیوانگی راهبردی را به کار نبندد، موقعیت خود و جهان تحت سلطه‌اش را از دست خواهد داد. در این برهه، زوج طلایی تاریخ شرّ، ترامپ و نتانیاهو، این فرصت را غنیمت شمرده‌اند تا در این جنگ، هم دیوانگی خود را اثبات کنند و هم بزرگترین نماد مقاومت را از پا بپندازند. و نقطه ثقل این مقاومت، شخص سید علی خامنه‌ای بود.

شهید سید علی خامنه‌ای، نماد روح ایران جدید بود. ایشان تجسم عینی مقاومتی بود که از نیجریه تا لبنان، از عراق تا افغانستان، و از یمن تا پاکستان و هند، میلیون‌ها انسان به حاشیه رانده شده از نظم ناعادلانه جهانی، خود

را در آن باز می یافتند. باید به درستی فهم کرد که آمریکا فقط یک فرد را در یک گوشه‌ای از دنیا نکشته است. آمریکا دقیقاً می‌دانست چه کسی را می‌زند، و دقیقاً به همین دلیل دست به این عمل زد. خون امام شهید، خونی نبود که در رگ‌های یک شخص جریان داشته باشد. خونی بود که در رگ‌های میلیون‌ها ایرانی و غیرایرانی، مسلمان و غیرمسلمان می‌تپید. دشمن گمان برد که با زدن این شخص، خون در رگ‌های مقاومت خشک خواهد شد و پیکره این جنبش جهانی از پا در خواهد آمد. در واقع، این لحظه، لحظه‌ای است که سیدعلی خامنه‌ای «عمومی» شده است و دیگر یک شخص نیست. خون او، خون همه آزادگان جهان است. پس این قصاص، نه انتقام یک پدرکشتگی شخصی، که خونخواهی یک ملت و یک امت از دشمنی است که به قلب ایده ایران ضربه زده است. این خون را باید آن گونه که هست دید؛ نه کوچکتر، نه مبهم‌تر.

وزیر خارجه آمریکا در مقطعی گفته بود: «جهان به اندازه کافی بزرگ نیست که دو نظم در آن بگنجد». معنای این جمله را باید در لایه‌های عمیق این ترور فهمید. جنگی که در آنیم، جنگ دو ایده برای زندگی است. یک ایده، ایده آمریکایی است که می‌خواهد با «دیوانگی محاسبه‌ناپذیر» خود، جا را برای هر بدیلی تنگ کند و اثبات نماید که خارج از چارچوب نظم آمریکایی، جز هرج و مرج و نابودی چیزی در انتظار ملت‌ها نیست. ایده دیگر، ایده ایرانی ـ اسلامی است که با عبور از مرزهای خود، نشان داده می‌توان جهانی دیگر بنا نهاد. جهانی بر پایه عدالت، استقلال و کرامت. ریختن خون رهبر شهید، به عنوان نماد و نمود این ایده، تلاشی بود برای آن که «ایده بی‌پناه شود» و «نمادش، شکسته شود». اما تاریخ مقاومت، خلاف این را ثابت کرده است. اگر این خون درست فهمیده نشود، اگر عده‌ای آن را به یک تصادف تاریخی یا یک عملیات محدود امنیتی تقلیل دهند، آنگاه کل پروژه انتقام به بی‌راهه خواهد رفت. قصاص، پاسخ به این بدفهمی است: بازنمایی این حقیقت که این خون، خون یک تمدن است و ایستادن بر سر آن، ایستادن بر سر امکان داشتن یک نظم دیگر یا ایستادن بر سر همه چیز است. تا این معنا درک نشود، هر اقدامی، چه از سر سازش و چه از سر شتاب، به جای تقویت ایران، آن را در برابر دشمن خلع سلاح خواهد کرد.

و اگر ابعاد این خون به درستی درک شود، نه نمی‌توان به سادگی از آن گذشت، و نه می‌توان آن را به اغراض سیاسی تقلیل داد، و نه نمی‌توان تنها با حذف فیزیکی عاملین آرام گرفت. درک ابعاد خون، افق مبارزه را توسعه و ابعاد آن را تا دوردست‌ها می‌کشاند. هر چه ابعاد عظیم آن درک شود، رفتارهای هیجانی، احساسی، مقطعی کنار زده می‌شود و صبر، خرد، عقلانیت و راهبردی در تراز این جنگ وجودی جای آن را خواهد گرفت.

تبارشناسی عهد ملی قصاص

مرور حافظه تاریخی انقلاب اسلامی آشکار می‌سازد که مسئله قصاص، همواره چنان تیری در کمان دکترین صیانت از عزت ملی و کیان جامعه اسلامی جای داشته است. حکم تاریخی امام خمینی (ره) در غائله ارتداد سلمان رشدی را شاید بتوان نخستین تجلی آشکار این منطق دانست. در آن برهه، جهانیان شاهد بودند که توهین به ساحت قدسی امت، با پاسخی قاطع و فرامرزی روبه‌رو می‌شود. پاسخی که نشان داد مرزهای جغرافیایی، حصار تعهدات ایمانی و انسانی نیستند. در این نخستین گام، این پیام روشن را در حافظه دوست و دشمن حک کرد: تعرض به حریم امت، بی‌پاسخ نخواهد ماند. پس از آن، ترور دانشمندان هسته‌ای یکی پس از دیگری روی داد. مغزهای متفکری که دشمن می‌کوشید با حذف فیزیکی آن‌ها، موتور پیشران استقلال علمی ایران را از کار ببندازد. در هر نوبت، خون ریخته شده بر خاک، خشم و عزمی تازه در کالبد ملت دمید و مطالبه قصاص، نه فقط یک خواست حقوقی، که به مثابه یک «میثاق ملی» بازتولید شد. این زنجیره غیرت، به نقطه عطف خود یعنی شهادت سردار دلها، حاج قاسم سلیمانی، رسید.

شهادت سردار سلیمانی را که به یاد آوریم، تصویر روشن‌تری از سازوکار این زنجیره در برابر چشمانمان نقش می‌بندد. دشمن، معمار امنیت و قدرت منطقه‌ای ایران را نشانه رفت. محاسبه آن‌ها ساده و در عین حال عمیقاً نادرست بود: آنها تصور می‌کردند با حذف این فرمانده میدانی، هم توان عملیاتی جبهه مقاومت فلج می‌شود و هم روحیه ملتی که او را قهرمان

خود می دانست در هم می شکند. اما واقعیت میدان، ورق را به گونه ای دیگر برگرداند. تشییع میلیونی پیکر او، انبوه جمعیتی که خیابان ها را از کران تا کران پر کردند، خود به تنهایی یک بیانیه سیاسی و تمدنی بود. وعده «انتقام سخت» که در پی آن اعلام شد، خون ریخته شده را به جریانی سیال بدل کرد که گفتمان مقاومت را از لایه های صرفا نظامی و امنیتی فراتر برد و به لایه های عمیق اجتماعی و حتی عاطفی توده های مردم در سراسر منطقه تزریق کرد. آن خون هدر نرفت؛ ریشه دواند و شاخه های مقاومت را تنومندتر ساخت. این تجربه نشان داد که در این معادله، خون، نقطه پایان نیست و آغاز یک فصل تازه است.

اکنون شهادت امام امت را باید در ادامه همین زنجیره و همزمان در قله آن تحلیل کرد. اگر در گذشته، خون یک فرمانده یا یک دانشمند، مطالبه ای ملی می آفرید، امروز صورت مسئله از اساس دگرگون شده است. این بار سخن از تعرض به «ستون خیمه ایران اسلامی» است. خون خامنه ای شهید، خون نهاد دولت اسلامی^۱ و خون ملتی است که در مقاطع گوناگون، شعار «خونی که در رگ ماست هدیه به رهبر ماست» را نه در کلام، که با جان فشانی در میدان های سخت تحقق بخشیده بود. آمریکا یک فرد را در گوشه ای از این کره خاکی هدف نگرفت؛ نماد یک ملت و یک امت را نشانه رفت. گمان دشمن آن بود که با فرو ریختن این ستون، کل خیمه فرو خواهد ریخت و ملتی که رابطه قلبی و عاطفی عمیقی با رهبر خود دارد، دچار ازهم گسیختگی روحی و فروپاشی اراده خواهد شد. با ریختن این خون، قصد بر آن بود که دولت به معنای اعم کلمه، یعنی همان سامان سیاسی و انسجام ملی، از کار بیفتد و ایران به عنوان یک بازیگر مستقل از صفحه روزگار حذف شود.

از این منظر، قصاص خون امام شهید، تنها یک عملیات تلافی جویانه محدود نباید تعریف شود. این قصاص، مهم ترین امکان پیش روی ملت ایران برای بازسازی نهاد حکمرانی و احیای همان پیمان ملی ای است که با خون پاک هزاران شهید مهر و موم شده بود. اگر این مطالبه به فراموشی سپرده شود

۱. در معنای اعم آن، یعنی کلیت حاکمیت

یا در حد یک پرونده فرو کاسته شود، آن پیمان شکسته و راه برای فروپاشی تدریجی باز خواهد شد. نقطه ثقل آزمون تاریخی امروز ما دقیقاً همین جاست: آیا می‌توانیم این خون را به موتور محرکه‌ای برای تثبیت دوباره هویت ملی، بازآفرینی انسجام داخلی و اثبات بازدارندگی در برابر دشمنی که جز نابودی ما به چیزی رضایت نمی‌دهد، تبدیل کنیم؟ تجربه زیسته جمهوری اسلامی از سلمان رشدی تا حاج قاسم نشان داده است که تنها راه حفظ حیات ملی در برابر ضربات مهلک، ایستادگی بر سر خون و تعقیب هوشمندانه و راهبردی قصاص است. تفاوت این بار اما در این است که میدان نبرد وسیع‌تر، دشمن بی‌رحم‌تر و محاسبه‌ناپذیرتر و بهای اشتباه، جبران‌ناپذیرتر از همیشه است.

چهار گفتار در برابر خون‌خواهی

در هیاهوی کنونی، چهار رویکرد شاخص در قبال این خون‌خواهی قد علم کرده‌اند که هر یک نیازمند ارزیابی دقیق‌اند:

«نخستین گفتار، رویکرد «نسیان و انصراف در قبال انتقام» است.»

جریانی عمده برآمده از دل طیف جریان اصلاح‌طلب و محافظه‌کاران عافیت‌طلب، با ادبیاتی شبه‌روشنفکری، پیگیری انتقام را «هزینه‌زایی برای منافع ملی» قلمداد می‌کند. این نگاه، با خیال خام پایان دادن به تنش و ورود به عصر رفاه و توسعه، توصیه به فراموشی خون می‌کند. غافل از آنکه دشمنی که جسارت ترور عمود خیمه ایران را پیدا کرده است، با دیدن رویه عقب‌نشینی، گام بعد را برای تجزیه و نابودی زیرساخت‌ها بر خواهد داشت. این گفتار، با تضعیف روحیه بازدارندگی، ناخواسته بزرگ‌ترین مروج جنگ و خونریزی بیشتر در آینده است. خون کودکان میناب و هر نقطه دیگری که در سایه ضعف ریخته شود، به گردن این خیال‌پردازی خواهد بود.

«دومین گفتار، «شخصی‌سازی و عاطفی جلوه دادن انتقام» است.»

این جریان با رویکردی تقلیل‌گرایانه، در پی آن است که جایگاه قصاص را که ریشه در صیانت از منافع ملی و استمرار پیشرفت دارد، به سطح یک منازعه جنایی عادی یا انگیزه‌ای شخصی تنزل دهد. برای آن‌ها، پیگیری

انتقام، نشانه «تندروی غیرعقلانی» و خروج از دایره حکمرانی معقول است. این تقلیل‌گرایی، زمینه را برای معامله بر سر خون و مصالحه بر سر امنیت ملی فراهم می‌کند و بزرگ‌ترین خدمت را به جریان نخست می‌کند تا با استناد به «احساسی بودن» موضوع، اصل آن را زیر سوال ببرد.

«سومین گفتار، «تقلیل انتقام به احساسات شخصی، هیجانات

سیاسی و بغض فروخورده» است. در نقطه مقابل دو گفتار بالا، گروهی دلسوز و صادق اما شتاب‌زده، تمام ابعاد انتقام را در حذف فیزیکی فوری چند چهره سیاسی مانند ترامپ خلاصه می‌کنند. برای اینان، خنک شدن دل بر فتح سنگرهای راهبردی پیشی گرفته است. این نگاه اگرچه ریشه در غیرت دارد، اما جنگ وجودی و تمدنی را به یک نزاع فردی فرو می‌کاهد و معلوم می‌شود که ابعاد نبرد با آمریکا را به درستی فهم نکرده‌اند که تا این حد عجله در نتیجه دارند. شتاب‌زدگی در این عرصه، می‌تواند میوه پیروزی نهایی را پیش از رسیدن، از درخت مقاومت جدا سازد و بهانه‌ای به دست جریان‌های مخالف دهد تا کلیت مطالبه انتقام را اقدامی ماجراجویانه و خلاف منافع ملی جلوه دهند.

«اما گفتار چهارم، «انتقام در سطوح راهبردی و تمدنی» است. این

دیدگاه، قصاص را نه یک نقطه پایان، که یک «مسیر» ممتد می‌بیند. در این نگاه، مجازات فیزیکی عاملان و آمران، یک تکلیف شرعی و ملی غیرقابل صرف نظر کردن است که باید با جدیت و برنامه‌ریزی دقیق دنبال شود. با این حال، افق دید فراتر از یک عملیات محدود است. دشمن با این ترور به دنبال سد کردن راه امام شهید و خاموش کردن پویایی مکتب او بود. بنابراین، هر اقدامی که این راه را تداوم بخشد و عزم‌ها را برای استقامت در مسیرهایی بخش آن بزرگوار برانگیزاند، خود فصلی از کتاب قصاص است. از اخراج اشغالگران از منطقه و فروپاشی رژیم غاصب صهیونیستی گرفته تا پی‌ریزی نظامی نوین ایرانی با مشارکت همه کشورهای مسلمان و آزاده، همگی سطوحی از این انتقام تمدنی هستند. در این چارچوب، هر گام علمی، نظامی و دیپلماتیک که دشمن را به عقب براند، شمشیری است که در راه خون‌خواهی از غلاف بیرون آمده است.

آفت‌های درونی جنبش خون‌خواهی

در مسیر خون‌خواهی، دو آفت بزرگ وجود دارد که اگر به جان این مطالبه مقدس بیفتد، هم اصل انتقام را به بیراهه می‌کشاند و هم شیرازه ملی را از هم می‌گسلد.

- نخستین آفت، تلاش برای تنزل دادن این امر عظیم به یک رویه اداری و نهادی است. گاه دیده می‌شود که اشخاصی با در دست داشتن مسئولیت‌های رسمی، می‌کوشند انتقام را در قالب یک وظیفه نهادی در حاکمیت که به مسئله انتقام هم بی‌ربط است یا مثلاً طرح مصوب مجلس شورای اسلامی یا لایحه‌ای حقوقی صورت‌بندی کنند. چنین اقدامی، هرچند ممکن است از سر دغدغه و دلسوزی باشد، اما در عمل همان کاری را با خون‌خواهی می‌کند که طوفان را در یک لیوان آب، محصور ساختن.

انتقام‌خواهی از رهبر شهید، بنابر تصریح پیام رهبر معظم انقلاب، وظیفه «آزادگان در سراسر دنیا» است و نباید آن را به یک آیین‌نامه حکومتی تنزل داد. این امر قدسی و فراملی، هنگامی که در پیچ‌وخم کمیسیون‌ها و ریزنی‌های جناحی گرفتار آید، هم قداست خود را از دست می‌دهد و هم در بازی‌های سیاسی روزمره مستحیل می‌شود. حرکت انتقام باید ماهیتی مردمی، فراملی و در عین حال برخوردار از هدایت هوشمندانه داشته باشد، نه آن‌که هم خوداز معنا تهی شود و هم نهادهای حاکمیتی را از مسئولیت و وظیفه نهادی اصلی خود منحرف کند.

- آفت دوم، اما از جنسی دیگر و شاید مهلک‌تر است: جناحی‌سازی خون‌خواهی است. برخی جریان‌ها و اشخاص، در این فضای ملتهب، وسوسه می‌شوند که تنها خود و حلقه سیاسی خویش را «منتقم واقعی» معرفی کنند. آنها دایره خون‌خواهی را تا مرزهای تنگ جناح و باند خود فرو می‌کاهند و گاه پا را از این هم فراتر می‌نهند و این مسئله ملی را به ابزاری برای تسویه حساب‌های سیاسی و غلبه بر رقبا بدل می‌سازند. اینکه کسی بکوشد با پرچم خون‌خواهی، رقیب سیاسی خود را از میدان به در کند، یعنی همان خونی را که باید عامل وحدت باشد، به مایه نفاق و تفرقه تبدیل کرده است. اینان با این رفتار،

بزرگ‌ترین ضربه را به همان آرمانی می‌زنند که مدعی پاسداری‌اش هستند. وقتی مردم ببینند که خون عزیزشان دستمایه بازی‌های سیاسی و رقابت‌های جناحی شده، دل زده و منفک می‌شوند و اعتمادشان به کلیت این مطالبه را از دست می‌دهند.

خطر این جماعت، کم‌تر از خطر تسلیم‌طلبان و سازش‌کارانی نیست که نظام را به انصراف از این حق حیاتی فرا می‌خوانند. چه بسا آثار تخریب اینان عمیق‌تر و ماندگارتر هم باشد. چرا که دشمن بیرونی را می‌توان با صراحت نقد کرد و از او حذر داشت، اما وقتی ضربه از درون و به نام خود خون خواهی وارد می‌شود، تشخیص حق از باطل دشوار و جراحت حاصله، عمیق و چرکین می‌گردد. در چنین شرایطی، یگانه راه‌هایی از این دوگانه مخرب، بازگرداندن انتقام به جایگاه اصلی‌اش است: یک مطالبه ملی و فراجناحی. باید همه ملت ایران، امت اسلامی و آزادگان جهان را حول این پرچم گرد آورد. بر بلندای این پرچم، نام تمامی انسان‌های آزاده با وجود همه‌ی تفاوت‌های فکری و اجتماعی نقش بسته است. در این ساحت، معنای انتقام از سطح منازعات و هیاهوهای سیاسی عبور می‌کند و در قامت یک مسیر تمدنی و تاریخی تداوم می‌یابد.

بهای فراموشی و منطق بازدارندگی

باید توجه داشت که برای ایران، هزینه نادیده گرفتن این مطالبه، چیزی جز فروپاشی تدریجی ملی و سیاسی نیست. اگر خون ریخته شده نماد ملت ایران، بی‌پاسخ بماند، این پیام به دشمن مخابره می‌شود که «هزینه تعرض به کیان ایران ناچیز است». نتیجه بعدی، تجزیه جغرافیایی، نابودی زیرساخت‌ها و عقب‌نشینی‌های تحقیرآمیز پیایی خواهد بود. همان‌گونه که امام شهید فرمودند: «ما این را امتحان کرده‌ایم: در مقابل دشمن، عقب‌نشینی مشوق دشمن است».

قصاص در این بستر، هم‌زمان با پاسخ‌گویی به وقایع گذشته، ماهیتی معطوف به آینده دارد و نوعی سرمایه‌گذاری برای امنیت و ثبات در سال‌های پیش‌رو به شمار می‌آید. تضمین‌کننده حیات ملی و احیاگر بازدارندگی

است. حتی اگر در نهایت نتوان تمام ابعاد فیزیکی آن را محقق کرد، نفس زنده نگه داشتن این مطالبه و داشتن آرایشی که به قول رهبر معظم انقلاب، «جنایتکاران آرزوی خواب آرام را به گور ببرند»، بخش مهمی از قدرت نرم و سخت ایران را تشکیل می‌دهد. این خواست باید همچون پرونده‌ای باز بر روی میز دولت و ملت ایران و همه آزادگان جهان باقی بماند و از افتادن در دام عوام‌زدگی و هیجانات زودگذر مصون بماند.

راهبرد روایی- رسانه‌ای صحیح برای خون‌خواهی

در کشاکش روایت‌های گوناگون از خون‌خواهی، سه رسالت بزرگ بر دوش رسانه‌ها، نخبگان و دلسوزان این سنگینی می‌کند. این سه گام، اگر باطمینان و خردمندی برداشته شوند، می‌توانند هم غبار تحریف را از چهره انتقام بزدایند و هم انرژی عظیم ملت را به سوی تحقق عینی آن هدایت کنند.

۱. نخستین رسالت، نقد فرا جناحی روایت‌های ناصحیح و خلاف منافع ملی است. در این میدان، دو گفتار مخرب، بیش از همه خودنمایی می‌کنند و باید بی‌پرده و سنجیده به نقد کشیده شوند.

- گفتار نخست، روایت کسانی است که با تمسک به ادبیات توسعه و رفاه، توصیه به فراموشی خون‌خواهی و امتیاز دادن جهت پایان یافتن جنگ می‌کنند. این جریان، همان طیفی است که در پرونده تنگه هرمز نیز نسخه عقب‌نشینی می‌پیچد و در ماجرای هسته‌ای، دادن امتیازهای ویژه راه‌پایان تنش می‌داند. منطق آن‌ها ساده و عمیقاً خطرناک است. گمان می‌کنند هرچه دارایی‌های استراتژیک بیشتری واگذار شود و خون‌های ریخته‌شده زودتر به فراموشی سپرده شوند، ترامپ و همراهانش راضی می‌شوند و بساط جنگ برچیده می‌شود. این خیال خام، از یک توهم بنیادین آب می‌خورد. اینکه دشمن تمدنی، با رضایت‌مندی از چند امتیاز، دست از سر موجودیت ایران برمی‌دارد. این جریان، با اصرار بر ضعیف‌سازی و ضعیف‌نمایی ایران، ناخواسته در قامت بزرگ‌ترین جریان جنگ طلب این سرزمین ظاهر می‌شود. زیرا دشمنی که طعم عقب‌نشینی

را بچشد، تشنه‌تر از بیش به پیشروی ادامه خواهد داد. باید با ادبیاتی سنجیده اما قاطع نشان داد که هر قطره خونی که از پیکر ایرانیان ریخته می‌شود، محصول همین منطق ضعف و امتیازدهی است. به عبارتی دیگر، باید به شکل منطقی نشان داد که خون کودکان میناب نیز، به تلخی، بر گردن همین جریان است و در صورت عمل به پیشنهادات آنان، به مراتب خون‌های بیشتری ریخته خواهد شد. آنان که مدعی صلح هستند، باید بدانند که صلح از دل قدرت و بازدارندگی زاده می‌شود، نه از سر ضعف و چشم‌پوشی از مزیت‌های قدرت‌آفرین.

مهم‌ترین خط‌روایی که برای این جریان باید در دستور کار قرار بگیرد چنین است: این جریان صلح‌طلب خیالی، با هر گام عقب‌نشینی، دشمن را برای تعرض بیشتر به خون و خاک ایران وسوسه می‌کند و دقیقاً همان جنگ و ویرانی‌ای را به بار می‌آورد که مدعی گریز از آن است. برعکس، جریانی که با مطالبات عقلانی و حفظ اهرم‌های قدرت، خواب را از چشم دشمن می‌رباید، در حقیقت یگانه جریان صلح‌طلب و تضمین‌کننده امنیت ملی است.

- گفتار دوم که باید بی‌محابا نقد شود، جناحی‌سازی و ابزاری کردن انتقام است. این آفت، رد پای خود را در تمام جریانات سیاسی می‌تواند بر جای بگذارد. در این ساحت، مفهوم خون‌خواهی از جایگاه یک تکلیف ملی فاصله می‌گیرد و به ابزاری برای پیشبرد تسویه حساب‌های سیاسی و کنار زدن رقبا تبدیل می‌شود. عده‌ای می‌کوشند تنها خود و جریان متبوعشان را «منتقم واقعی» معرفی کنند و دایره خون‌خواهی را به حلقه تنگ جناح و باند خود فرو بکاهند. این رفتار، همانقدر مخرب است که گفتار تسلیم‌طلبان. زیرا ضربه‌ای که از درون و به نام خود خون‌خواهی وارد می‌شود، اعتماد عمومی را به کلیت این مطالبه نابود می‌کند. نقد این افراد و جریان‌ها، که تشخیصشان نیز به مراتب دشوارتر از جریان سازش‌کار است، وظیفه‌ای حیاتی و هم‌سنگ خود انتقام‌خواهی است. باید با افشای منطق پنهان آن‌ها، بعد عمومی و مردمی انتقام را از چنگال اغراض شخصی و جناحی بیرون کشید و این پرچم را از دست هرکس که قصد تجارت با آن را دارد، باز پس گرفت.

۲. دومین رسالت بزرگ در روایت رسانه‌ای، جذب و تعالی بخشی به گفتارهایی است که منتقم‌اند، اما فهم ناقصی از ابعاد خون‌خواهی دارند. پایگاه اصلی این گروه را باید در تجمعات خیابانی، تشکل‌های دانشجویی و بخشی از فضای رسانه‌ای و به خصوص رسانه ملی جست‌وجو کرد. اینان کسانی هستند که سینه‌شان مالا مال از داغ است. از شهادت حاج قاسم سلیمانی و فرماندهان مقاومت در سوریه و لبنان گرفته، تا سقوط سوریه، ضربات سنگین به حزب‌الله، شهادت سید حسن نصرالله، و سپس جنگ‌های دوازده روزه و چهل روزه و در نهایت شهادت مظلومانه امام امت، قلب این افراد بارها و بارها شکسته و جریحه‌دار شده است. آن‌ها یک فقدان عمیق و شخصی را در زندگی خود حس می‌کنند و این درد، آن‌ها را به خیابان و عمل می‌کشاند. نقد و برجسب‌زنی عده‌ای در قبال این عزیزان، علاوه بر دور بودن از موازین انصاف، نوعی خطای راهبردی در تحلیل‌های کلان به شمار می‌آید. این افراد منتقم هستند، اما فهم‌شان ممکن است در سطح «انتقام فیزیکی فوری» محدود مانده باشد. در برابر اینان، نباید انگشت اتهام دراز کرد، که باید دست یاری رساند. باید گفت: «خون‌خواهی شما حق است، اما این حداقل ماجراست. سقف داستان، رسیدن به قله‌ای است که رهبر شهید برای آن قیام کرد (ساخت نظم جدید ایرانی).»

اینجا جای همدردی و فهم مشترک ملی است. جای آنکه دست روی شانه‌شان بگذاریم و بگوییم ما نیز داغداریم، ما نیز خون‌خواهیم. سپس باید گام به گام، فهم آن‌ها را از سطح یک انتقام فوری و فیزیکی، به افق‌های بلندتری گسترش داد. اینگونه می‌توان انرژی عظیم و صادقانه آن‌ها را از کوچه‌های بن‌بست واکنش‌های هیجانی به شاهراه یک پروژه تمدنی هدایت کرد و آن‌ها را از یک جمعیت معترض و خشمگین، به سربازان یک راهبرد بلندمدت بدل ساخت.

۳. سومین و مهم‌ترین رسالت، تثبیت روایتی جامع و متوازن از منطق انتقام و خون خواهی است. این روایت، هیچ‌یک از اضلاع موضوع را قربانی دیگری نمی‌کند. انتقام خون امام شهید را نه پس می‌زند و نه در حاشیه قرار می‌دهد. اما همزمان، همه جنگ و جودی را نیز در آن خلاصه نمی‌کند. در این نگاه، انتقام دارای سطوحی به هم پیوسته است: کف آن، مجازات فیزیکی عاملان، آمران و مباشران جنایت است و سقف آن، آزادی قدس، رهایی همه مسلمانان و پیریزی یک نظم جدید منطقه‌ای و جهانی. همان فراگیری ایده ایران جمهوری اسلامی. هر تلاشی برای کم‌رنگ جلوه دادن انتقام فیزیکی و جایگزین‌سازی آن با اهداف کلان‌تری چون پیشرفت علمی یا اخراج آمریکا از منطقه، یک انحراف خطرناک است. اینگونه روایت‌های جایگزین‌ساز، جامعه را قانع نخواهند کرد و از قضا، اعتماد عمومی به کل پروژه انتقام را مخدوش می‌سازند. پیام رهبر معظم انقلاب در این باره، صریح، روشن و غیرقابل تفسیر است. از سوی دیگر، منافع ملی و آینده ایران نیز ایجاب می‌کند که این بُعد از انتقام کم‌رنگ نشود. زیرا چشم‌پوشی از آن، بازدارندگی را نابود و حاکمیت ملی را تضعیف می‌کند. روایت جامع، روایتی است که همزمان هم خنجر قصاص را تیز و آماده نگه می‌دارد، هم معماری نظم نوین را در افق دید خود ترسیم می‌کند. این‌گونه است که خون خواهی، از یک اقدام تاکتیکی، به یک مسیر استراتژیک و تمدنی بدل می‌شود. مسیری که هر گام در آن، خود فصلی از کتاب بزرگ قصاص است.

سخن پایانی؛ مرامنامه پاسداری از خون امام شهید

در لوح تاریخ ایران، همواره خون‌های به نا حق ریخته شده، بذر جنبش‌های رهایی‌بخش بوده‌اند. از خون سیاوش در اسطوره‌ها که گیاه رستنگاهش را به گواهی مظلومیت بدل کرد، تا خون شهیدان کربلا که تاابد جوشان است، این سرزمین گواهی می‌دهد که خاکش خون را نمی‌خورد. شهادت امام خامنه‌ای، اما یک تحول پارادایمیک در این زنجیره است. این خون، اگر با خردمندی و عزم استراتژیک پاسداری و مطالبه شود، درختی تناور از اقتدار ملی و تمدنی را به ثمر خواهد نشانید که میوه آن، آزادی ملت‌ها و بازگشت تعادل به جهان آشوب‌زده است. اگر این خون را در منجلاب فراموشی، جناح‌بازی، یا شتاب‌زدگی احساسی هدر دهیم، چراغی را خاموش کرده‌ایم که دیگر به هیچ طریقی روشن نخواهد شد.

«انتقام»، طرحی است برای بازگرداندن شکوه حق و اثبات این حقیقت که ضربه به ایران، به معنای آغاز نابودی ضارب است. این مهم، نه با اعمال پراکنده و منفعلانه، که با یک برنامه منسجم ملی و امتی حاصل می‌شود. امروز وظیفه یکایک دلسوزان این مرز و بوم است که از این خون پاسداری کنند و نگذارند هیچ گفتار مخربی، چه از نوع تسلیم‌طلبانه و چه از نوع رادیکال‌نما، این میراث عظیم را خرج شکست و عقب‌نشینی کند. تنها در این صورت است

۱. اشاره به خون سیاوش و «گیاه رستنگاه»، وام‌دار روایتی کهن در اساطیر ایرانی است. در شاهنامه فردوسی، سیاوش، شاهزاده پاک‌سرشت و بی‌گناه، قربانی تهمت و دسیسه می‌شود و به فرمان افراسیاب، به دست گرسیوز سر از تنش جدا می‌گردد. بنا بر روایت اسطوره، از قطره خون او بر زمین، گیاهی می‌روید که پیش از آن در آن سرزمین ناشناخته بوده است. این گیاه را در ادبیات عامه «پر سیاوشان» می‌خوانند و آن را نشانه بی‌گناهی، سوگ جاودانه، و گواهی تاریخ بر مظلومیتی می‌دانند که هرگز از یاد نمی‌رود. به‌کارگیری این تمثیل در متن، کوششی است برای پیوند زدن مفهوم خون‌خواهی در فرهنگ ایرانی به این باور دیرینه که خون مظلوم، حتی اگر بر خاک خشک فرو رود، خاموش نمی‌شود؛ می‌روید، شاخه می‌گستراند و خود، دادخواه خویش می‌گردد.

که می‌توانیم فردا در برابر تاریخ بایستیم و بگوییم: به عهدمان وفا کردیم؛ انتقام گرفتیم، هم به تیغ عدالت، هم به استواری مسیرش، و ایران را از گردنه هولناک این جنگ وجودی، سربلند به سرمنزل نظم نوینی که او برایش جان داد، رساندیم. انشاءالله



شهید سیدعلی خامنه‌ای، نماد روح ایرانِ جدید بود. ایشان تجسم عینی مقاومتی بود که از نیجریه تا لبنان، از عراق تا افغانستان، و از یمن تا پاکستان و هند، میلیون‌ها انسان به حاشیه رانده شده از نظم ناعادلانه جهانی، خود را در آن باز می‌یافتند. آمریکا یک فرد را در یک گوشه نکشته است. آمریکا دقیقا می‌دانست چه کسی را می‌زند، و دقیقا به همین دلیل دست به این عمل زد. خون امام شهید، خونی نبود که در رگ‌های یک شخص جریان داشته باشد. خونی بود که در رگ‌های میلیون‌ها ایرانی و غیرایرانی، مسلمان و غیرمسلمان می‌تپید.

خون او، خون همه آزادگان جهان است. پس این قصاص، نه انتقام یک پدرکشتگی شخصی، که خونخواهی یک ملت و یک امت از دشمنی است که به قلب ایده ایران ضربه زده است.